
هرکول و آغلِ آوگیاس

یک کهدی
نگاشتِ تازه - ۱۹۸۰

فریدریش دورنمات

برگردان از زبان آلمانی
میرحمید عُمرانی

ویراستار
مهدی سجودی مقدم



فهرست

-
- دیباچه ۹
- چهره‌ها ۱۹
- صحنه‌نمایش ۲۱
- جامه‌ها ۲۳
- صحنه نخست، صحنه باز و پیشگفتار ۲۵
- صحنه دوم، روی یخچالِ اَلْمَپ ۲۹
- صحنه سوم، جلوی سکو ۳۷
- صحنه چهارم، در آغلِ آوگیاس ۱ ۴۳
- صحنه پنجم، جلوی خانه هرکول در تِین ۵۱
- صحنه ششم، در خانه هرکول در تِین ۵۹
- صحنه هفتم، شب مهتابی ۱ ۶۹
- صحنه هشتم، شب مهتابی ۲ ۷۳
- صحنه نهم، در آغلِ آوگیاس ۲ ۸۳
- صحنه دهم، روی خرسنگ ۹۱
- صحنه یازدهم، شب مهتابی ۳ ۱۰۳
- صحنه دوازدهم، در آغلِ آوگیاس ۳ ۱۰۹
- صحنه سیزدهم، در سیرکِ ملی تانتالس ۱۱۷
- صحنه چهاردهم، دوباره بر خرسنگ ۱۲۳
- صحنه پانزدهم، در باغِ آوگیاس ۱۳۳
-

صحنه نخست، صحنه باز و پیشگفتار

(پُلّی بی یُس به جلوی تماشاگران می رود).

پُلّی بی یُس

برای شگفتی کمی که با دیدن صحنه ما، که آخه باید نمایشگر دنیا باشه، می تونه به شما، خانم ها و آقایان، دست بده، تنها یه پاسخ هست: از نظر نمایشی جز این نمی شه. ما سعی می کنیم داستانی رو تعریف کنیم که هیچ کس تا الان جرئت تعریف کردنش رو تو تئاتر نداشته. تو این داستان، اگه اجازه داشته باشم این جور بگم، تلاش آدم برای پاکیزگی و نیاز هنری ش، باهم دست به گریبان می شن. اگه ما با این همه دل این کار بیم انگیز رو پیدا می کنیم و حالا دنیایی از آت و آشغال رو با چشم بندی پیش روتون به روی صحنه می آریم، تنها برای اونه که این باور بهمون انگیزه می ده که هنر نمایشی از پس هر دشواری ای برمی آد؛ تقریباً از پس هر دشواری ای، چون تو کارهای دیگه پهلون ملی مون شاید شکست می خورد؛ برای نمونه، در نمایش دو ماری که تو گهواره دور گردنش پیچیدن تا خفه ش کنن و بچه کوچک تند اون ها رو ...

(جیغ و دادِ کودکی خردسالی در پشت صحنه که در

همان حال که پُلّی بی‌یُس با حرکتِ دست ادای خفه کردن را درمی‌آورد، خاموش می‌شود).

یا همین جور در صحنه‌ای که نوزادِ نیرومند در اون با چنان زوری به سینه‌های ایزدبانو هه‌را^۱ مک زد که شیر ایزدی به سراسر آسمون پاشید ...

(آوایِ فِشِ بلند، یک باریکه شیر برق‌آسا از صحنه می‌گذرد).

اتفاقی خنده‌دار که راه شیریمون رو به اون مدیونیم: مارها رو ما از کجا می‌آوردیم، نوزاد رو از کجا، سینه رو از کجا؟ برگردیم به موضوع. این چشم‌اندازِ بدویِ تاپاله گاو که می‌بینید، این کودِ طبیعیِ افسانه‌ای - برای اینکه یه اصطلاحِ بیشتر باغبانی به کار ببریم - همون کودِ باستانی‌ایه که از سده‌ها پیش در سرزمینِ اِلیس انباشته شده و دیگه مدت‌هاست لبریز شده، همه بندها رو دریده، اصلاً سر رفته، سرریز کرده و الان دیگه داره به پاهایِ الوی تیریا^۲ ایزدبانوی آزادی - مجسمه‌ای روی یه ستونِ اون جور که ادعا می‌شه پنجاه متری - می‌رسه که اِلیسی‌ها خیلی بهش می‌نازن و این دست‌کم می‌تونه مایه دل‌خوشی‌ای باشه که اگه ما پهنی هم عرضه می‌کنیم، پهنِ پرآوازه‌ایه. تازه، سر یه نکته دیگه هم مدیریت باز برخوردِ دوستانه‌ای باهاتون داشته: برای صحنه‌هایی که جاهای دیگه‌ای بازی می‌شن، یعنی جاهای پاکیزه‌تر، این سکو رو در دسترس گذاشته که به یه پرده هم آراسته است، بفرمایید:

(دیوارِ مکعبیِ پهنِ تلقِ کنان در میان صحنه رو به پایین می‌آید و کفِ یک سکو را درست می‌کند و مکعب تبدیل به یک صحنه کوچک با پرده سفید می‌شود).

1. Hera.

2. Eleutheria.